



اسدالله مرادی*

تحول آموزش و پرورش و نگاهی به سه مسأله

۱. انسان‌شناسی: اصل بنیادین تعلیم و تربیت
 ظاهراً در این که تعلیم و تربیت بیش از هر علم یا رشته علمی به انسان و انسان‌شناسی وابسته است تردیدی وجود ندارد، چون موضوع آن انسان است و انسان از جهت مبدا، مقصد، موضوع، محتوا، فرایند و... محور و اساس تعلیم و تربیت است. اما آنچه در این مقال بیشتر بحث‌انگیز و چالش‌برانگیز می‌نماید و مکاتب فکری و تربیتی را در هم پیچیده است، نوع نگاه و نگرش به انسان و بخصوص انسان‌شناسی معطوف به تعلیم و تربیت است. انسان‌شناسی معطوف به تعلیم و تربیت به صورت مستقیم یا غیرمستقیم از انسان‌شناسی علمی، فلسفی و دینی ارتزاق می‌کند. تمام مکاتب علمی، فکری، فلسفی و تمام ادیان و مذاهب نیز پیش و کم و مستقیم یا غیرمستقیم در باب انسان و جایگاهش در هستی و ارتباطش با مبدا و معاد، ساحت‌های وجودی‌اش، نسبت حقوق و تکالیفش و... آموزه و نظریه دارند.

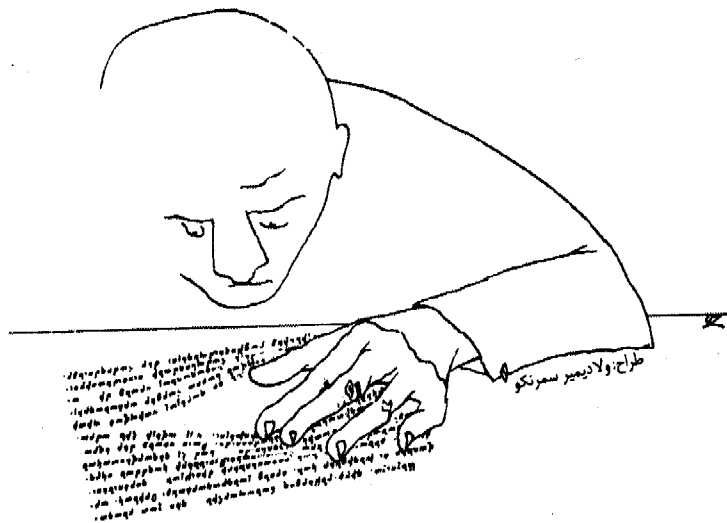
به نظر می‌رسد هر نوع سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی برای آموزش و پرورش، از طراحی و تدوین فلسفه، اصول، مبانی، اهداف و غایات گرفته تا روش، محتوا، فرایند تربیت و... و هر نوع راهبرد و راهکار و راه‌حلی نسبت به مشکلات و مسائل آموزش و پرورش، عمیقاً به نوع نگاه و نگرش به انسان و انسان‌شناسی وابسته است. انسان‌شناسی و بخصوص انسان‌شناسی معطوف به تعلیم و تربیت، به مثابه سرچشمه و اصل بنیادین هر نظام آموزشی و تربیتی است که از رهگذر آن، تمام سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های خود را جهت‌دار و هدفمند می‌کند. بر مبنای انسان‌شناسی است که تربیت کدام انسان در آموزش و پرورش، با کدام معنا و محتوا، با کدام روش و فرایند، با کدام معلم و مربی و... نشان گرفته می‌شود.

ابهام و آشفتگی و سرگردانی در انسان‌شناسی و بخصوص انسان‌شناسی معطوف به تعلیم و تربیت، کاروان آموزش و پرورش را از جهت محتوا، روش، منطق، فرایند تربیت و... آشفته و سرگردان و در نتیجه گرفتار مسائل و تعارض‌ها و چالش‌های بنیادی و سهمگین می‌کند.

مسائل

۱. جایگاه انسان‌شناسی در تعلیم و تربیت از جهات گوناگون چیست؟
۲. ارتباط انسان‌شناسی علمی، فکری، فلسفی و دینی با انسان‌شناسی معطوف به تعلیم و تربیت چیست؟
۳. ارتباط میان انسان‌شناسی معطوف به تعلیم و تربیت عام و انسان‌شناسی معطوف به آموزش و پرورش رسمی و اجباری چیست؟
۴. آیا انسان‌شناسی در تعلیم و تربیت بیشتر منفعل و پذیرنده و کنش‌پذیر است یا فعال، عامل و کنشگر؟ یا این که انسان در تعلیم و تربیت به خودی خود، خنثی و لااقتضاست و این نوع و سنخ تربیت است که از انسان موجودی منفعل و کنش‌پذیر یا فعال و کنشگر می‌سازد؟ یا این که بعضی انسان‌ها بیشتر منفعل و کنش‌پذیرند و بعضی بیشتر فعال و کنشگر؟
۵. اگر انسان در فرایند تربیت بیشتر منفعل، فعال و یا لااقتضا یا بعضی بیشتر منفعل و بعضی بیشتر فعال و... هستند، لوازم و استلزامات منطقی هر کدام در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها و اهداف و غایات آموزش و پرورش چیست؟
۶. آیا سنن مختلف تربیتی و آموزشی (از مهد کودک تا دانشگاه) در کنش‌پذیری یا کنشگری انسان تفاوت و تأثیری دارد یا نه؟
۷. آیا در دوره‌های تاریخی (پیشامدرن، مدرن و پسامدرن) نگاه به انسان و انسان‌شناسی و انسان‌شناسی معطوف به تعلیم و تربیت تغییر و تحول

۸. آیا موضوعات آموزشی و تربیتی (از ریاضی، فیزیک، شیمی و... گرفته تا روانشناسی، جامعه‌شناسی، کلام، فقه، فلسفه، عرفان و...) در تربیت انسان منفعل یا فعال، تفاوت یا تأثیری دارند یا نه؟
 ۹. آیا روش‌ها و فرایندهای آموزشی و تربیتی (فارغ از موضوع، محتوا، هدف و غایت) در تربیت انسان‌های منفعل و فعال، نقش محوری دارند یا نه؟
 ۱۰. آیا اساساً در نهادهای آموزشی و تربیتی ما از جمله آموزش و پرورش، به مسائل انسان‌شناسی و بخصوص انسان‌شناسی معطوف به تعلیم و تربیت توجه و عنایت بایسته شده و می‌شود یا نه و مشکلات و مسائل و چالش‌های انسان‌شناسی در کانون توجه مسئولان امر قرار دارد یا نه؟ و آیا در این حوزه نظریه‌های شفاف و نظام‌مند و سازگار و هماهنگ طراحی و تولید شده است یا نه؟
 ۱۱. آموزش و پرورش رسمی و اجباری با کدام تلقی از انسان (انسان منفعل یا فعال) سازگاری بیشتری دارد؟ یا به کدام تلقی از انسان، بیشتر میل و کشش دارد؟
 ۱۲. در آموزش و پرورش رسمی ما، کدام تلقی از انسان، بیشتر اصل و اساس قرار گرفته است؟
 ۱۳. اگر آموزش و پرورش بخواهد خروجی‌هایش انسان‌های خلاق و نقاد باشند، می‌بایست کدام نگاه و نگرش به انسان را اساس و محور خود قرار دهد؟
- به نظر می‌رسد در آموزش و پرورش ما، تکلیف مسائل مربوط به انسان‌شناسی و بخصوص انسان‌شناسی معطوف به تعلیم و تربیت، دقیقاً روشن و مشخص نیست و از این جهت آموزش و پرورش گرفتار آسیب‌های فراوانی شده است.



گفتن این که انسان چیست، کاری مطلقا ناممکن است. اگر این سخن زیست‌شناسان درست باشد که مهم‌ترین خصوصیت انسان دقیقا این است که او "باز" و نامعین است و نمی‌توان او را با دایره معینی از افعال عینی تعریف کرد، این "باز" بودن شامل این نیز هست که ما اساسا نمی‌توانیم پیش‌بینی کنیم که این انسان چه است [...] بشریت باید مستقل و بالغ شود، آیا نباید این نهادها را اگر حقیقتا همچون قدرت‌هایی تا این اندازه کور در برابر ما ایستاده‌اند، تغییر بدهیم و نهادهایی را جایگزین کنیم که بنا بر اصطلاح شما، هر چند کمتر از نهادهای کنونی از دوش ما بار برمی‌دارند، اما در عوض خودشان باری تا این اندازه وحشتناک و پرفشار بر دوشمان نباشند، فشاری که ممکن است تک‌تک افراد را زیر خود مدفون کند و در نهایت اساسا مجالی برای چیزی مثل پرورش یک فاعل آزاد باقی نگذارد؟^{۱۳}

ارنست کاسیرر درباره انسان‌شناسی پاسکال می‌نویسد: "بعضی از امور به علت ریزگی و لطافت و تنوع بی‌پایانشان غیرقابل تجزیه و تحلیل منطقی هستند و اگر چیزی در عالم باشد که راه دریافتن آن، طریقه‌های غیر قابل تجزیه و تحلیل منطقی هستند و وجه امتیاز انسان است، غنا، نازک‌بینی، تنوع و قابلیت انعطاف طبیعت اوست. از این روست که نمی‌توان با افزار ریاضی، مکتب راستین انسان‌شناسی و فلسفه معطوف به انسان (آنتروپولوژی) را تاسیس نمود. از لحاظ پاسکال نوشتن رساله اخلاق به مثابه یک سیستم هندسی آن طوری که اسپینوزا نوشته و آن را اخلاق بر مبنای اثبات هندسی نام نهاده امری لغو و از مقوله خیالات باطل فلسفی است. منطق و متافیزیک نیز به هیچ وجه بهتر از هندسه قادر به فهمیدن و حل معمای انسان نیستند [...] برای شناختن انسان، طریق دیگری جز شناخت زندگی و رفتار وی وجود ندارد. اگر به این طریق عمل شود، در خواهیم یافت که به هیچ وجه نمی‌توان انسان را در یک فرمول ساده و واحد خلاصه کرد. تناقض، اساس و مبنای حیات انسانی است. انسان "سرنوشت" یا وجود بسیط و متجانسی ندارد. انسان مزوجی است از هستی و نیستی و جایش در نقطه‌ای بین این دو غایت است."^{۱۴}

مولانا در این خصوص می‌گوید:
 یاد انسان معادن هین بیار / معدنی باشد فزون از
 صد هزار (دفتر دوم / ۲۰۷۷)
 بیشه‌ای آمد وجود آدمی / برخر شو زین وجود، ار
 زآن دمی / در وجود ما هزاران گرگ و خوک / صالح
 و ناصالح و خوب و خشوک (دفتر دوم / ۷-۱۴۱۶)
 پس به صورت، عالم اصغر تویی / پس به معنی،

برنامه‌ها و فعالیت‌های خود قرار دهد که از رهگذر آن‌ها بتواند (اگر شدنی باشد) از یک سو به مسائل دینی، اعتقادی و ایدئولوژیکه از سوی دیگر به مسائل علمی، فکری و فلسفی و از دیگر سو، به مسائل و نیازهای عصری و امروزی در کنار هم و در تعامل و سازگاری با هم بپردازد.

برای مثال در موضوع انسان‌شناسی معطوف به تعلیم و تربیت، دست‌کم به دو جریان عمده در تاریخ ادیان و اندیشه‌ها و مکاتب فکری و علمی بشر برمی‌خوریم:
 ۱. طبق نوعی از انسان‌شناسی که در آن تصویری بیشتر ساده و بسیط از انسان ارائه می‌شود، خروجی نهادهای آموزشی و تربیتی تقریبا قابل کنترل اند، چنان‌که فلاسفه تجربی و روانشناسان رفتارگرا و در ادیان، متکلمان، فقها و... غالبا طرفدار این نظریه‌اند یا بن‌مایه‌های آراء و اندیشه‌هایشان به این سمت و سو میل دارد. برای مثال جان واتسون، بنیانگذار رفتارگرایی، در این خصوص می‌گوید:

"چند کودک نوپای سالم به من بدهید و امکاناتی را که برای پرورش آن‌ها لازم می‌دانم، در اختیارم بگذارید. آن وقت تعهد می‌کنم صرف‌نظر از استعدادها، علاقه‌ها، تمایلات، توانایی‌ها، شغل و نژاد اجداد این کودکان، از بین آن‌ها به طور تصادفی یکی را انتخاب و طوری تربیت کنم که هر متخصصی که می‌خواهم، بشود: پزشک، حقوقدان، تاجر و حتی گدا یا دزد."^{۱۵}

۲. طبق یک انسان‌شناسی دیگر که تصویری پیچیده‌تر از انسان ارائه می‌دهد، خروجی نهادهای آموزشی و تربیتی تقریبا کمتر قابل کنترل اند. برای مثال فلاسفه اگزیستانسیالیسم، روانشناسان انسان‌گرا، در ادیان بیشتر عرفا و... طرفدار این نظریه‌اند یا بن‌مایه آراء و آموزه‌هایشان به این سمت و سو میل دارد. تتودور آدورنو در این باره می‌گوید: "من معتقدم

ابهام و آشفتگی در انسان‌شناسی معطوف به تعلیم و تربیت، منطقا آموزش و پرورش را از جهت محتوا، روش، فرایند و غایت، آشفته و آسیب‌پذیر می‌کند، چرا که انسان‌شناسی اصل بنیادین علوم انسانی و بخصوص علوم تربیتی است. ایمانوئل کانت، فیلسوف بزرگ آلمانی، معتقد است انسان‌شناسی کلید یافتن پاسخ این پرسش‌های اساسی است: "۱. چه چیزی را می‌توانم دریابم؟ ۲. چه باید بکنم؟ ۳. به چه می‌توانم امیدوار باشم؟ ۴. انسان چیست؟ یافتن پاسخ برای پرسش نخست بر عهده مابعدالطبیعه است و پاسخ پرسش دوم، بر عهده اخلاق. پرسش سوم را دین پاسخ می‌دهد و پرسش چهارم را انسان‌شناسی، اما در اصل، یافتن پاسخ برای تمامی این پرسش‌ها را می‌توان بر عهده انسان‌شناسی گذاشت، زیرا سه پرسش اول به همین پرسش اخیر وابسته‌اند."^{۱۶} انسان‌شناسی اصل بنیادین تعلیم و تربیت است و هرگونه سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی، تحول و اصلاح آموزش و پرورش عمیقا متکی و متوقف بر انسان‌شناسی است: مثل این که کدام تلقی از انسان می‌بایست محور آموزش و پرورش قرار گیرد؟ و امروزه در چه دوره تاریخی به سر می‌بریم و قرار است نسل امروز را برای کدام آینده تربیت کنیم؟ اگر بخواهیم خروجی آموزش و پرورش انسان‌های خلاق و نقاد باشند، استلزامات منطقی انسان‌شناسی آن چیست؟

آموزش و پرورش در خصوص مسائل فوق، با ابهام و آشفتگی و سرگردانی روبروست و در نتیجه گرفتار مسائل و چالش‌های بفرنجی است. آموزش و پرورش برای تحول و اصلاح و تعالی خود باید در باب انسان‌شناسی و انسان‌شناسی معطوف به تعلیم و تربیت، نظریه‌های شفاف سازگار، هماهنگه کارآمد و تاثیرگذاری تولید کند و آن‌ها را محور

آدم، اصطراب اوصاف علوست/ وصف آدم، مظهر آیات اوست/ هر چه در وی می نماید عکس اوست/ همچو عکس ماه اندر آب جوست (دفتر ششم/ ۹-۳۱۳۸)

حافظ نیز می گوید:
وجود ما معمایی است حافظ/ که تحقیقش فسون است و فسانه

در آموزش و پرورش، انسان شناسی اصل بنیادین تعلیم و تربیت است و بنا بر این اصل است که سیاست گذاری ها، جهت گیری ها، موضوع ها، روش ها و فرایندهای تربیتی و آموزشی می بایست طراحی و تدوین شوند. اگر ما در آموزش و پرورش تصور و تصویری ساده و بسیط از انسان داشته باشیم و انسان را در تربیت بیشتر منفعل، پذیرا و کنش پذیر بدانیم، آن گاه طبیعی است که فرایند تربیت در مدرسه همانند کارخانه آجریزی تلقی شود که ورودی و خروجی و فرآورده های آن با شکل و اندازه های معین و از پیش فرض شده، در اختیار ماست. اما اگر تصور و تصویری پیچیده و اسرارآمیز از انسان داشته باشیم و انسان را در تربیت بیشتر فعال و عامل و کنشگر بدانیم، آن گاه فرایند تربیت همانند صفحه شطرنج فرض می شود. در این فرض، بیشتر، روش ها و فرایندهای تربیتی در اختیار ماست تا فرآورده ها. به عبارت دیگر، در این فرض ما با متعلمان و فراگیران وارد بازی و تعامل جدی می شویم و قدرت و توانایی و تاثیر ما، بیشتر معطوف به فرایند تربیت است، اما خروجی و فرآورده های آن پیش بینی ناپذیر است و در نتیجه بی شمار.

افزون بر این، اگر این فرض را بپذیریم که ما اکنون در عصری زندگی می کنیم، که زندگی و تحولات علمی در آن از هر جهت متنوع و پیچیده و بفرنج شده، آن گاه این پرسش مطرح است که کدام تلقی از انسان و کدام تربیت، برای زندگی امروز و فردای پیش بینی ناپذیرش، می تواند بهتر، مفیدتر، کارآمدتر و متناسب تر باشد.

۲. خیر خواه ترین نهاد تربیتی؟

یکی از مسائلی که شایسته است در حوزه تعلیم و تربیت بیشتر و دقیق تر، مطالعه، بررسی و تحلیل شود، این است که از میان نهادهای تربیتی، کدام نهاد خیر خواه ترین است؟ چون در تحولات پیچیده و شتابان این عصر اگر نهادهای تربیتی نسبت به نقش، شان، جایگاه، تاثیر، انگیزه، دغدغه و خیر خواهی خود گرفتار بدفهمی، خطا، غفلت، کژتابی، بزرگ نمایی و یا کوچک نمایی شوند (یا باشند)، لاجرم موجب ناهماهنگی و آشفتگی و

تعارض در فرایندهای تعلیم و تربیت می شود و آسیب های جبران ناپذیری به دنبال می آورد. نهادها و جریان هایی که امروزه در کشور ما به صورت رسمی و غیررسمی در امر تعلیم و تربیت تاثیر گذارند، عبارتند از: نهاد خانواده، مدرسه، دانشگاه، رسانه ها، آموزشگاه های زبان و رایانه، موسسات کنکور، نهادهای ورزشی، تفریحی، فرهنگی و هنری، نهادها و اماکن مذهبی (حوزه ها، مساجد و امامزاده ها)، جریان های فکری و روشنفکری و ...

مسائل

۱. از میان نهادهای فوق، خیر خواه ترین نهاد تربیتی کدام است؟
۲. آیا خیر خواه ترین نهاد تربیتی، مهم ترین و تاثیر گذارترین هم هست؟
۳. اگر نهادی در عالم واقع، خیر خواه ترین نهاد تربیتی باشد، به معنای آن است که در عالم حقیقت نیز خیر خواه ترین نهاد تربیتی است؟
۴. فرصت ها و تهدیدهای خیر خواه ترین نهاد تربیتی چیست؟
۵. نهادهای دیگر در مواجهه به آن چگونه باید اقدام کنند؟

به نظر می رسد در عالم واقع، خانواده خیر خواه ترین نهاد تربیتی است. چون پدر و مادر از روی غریزه و طبیعت نزدیک ترین، عاطفی ترین، دلسوزترین، مهربان ترین و پردغدغه ترین فرد نسبت به تربیت و سرنوشت فرزند خویش اند و این خیر خواهی تا آن جا دامنه دارد که حاضرند برای رفاه، آسایش و آرامش او، رفاه، آسایش و آرامش خود را فدا کنند و برای تامین آینده و سرنوشت بهترش، خود را عاشقانه به انواع رنج ها و سختی ها افکنند. به عبارت دیگر، پدر و مادر از لحاظ غریزی و طبیعی محکوم و مجبورند فرزند خود را دوست داشته باشند و بی حد و حساب خیر خواه او باشند. افزون بر این، خانواده به عنوان خیر خواه ترین نهاد تربیتی، نخستین و مهم ترین و تاثیر گذارترین نهاد تربیتی نیز هست. چون فرد قبل از ورود به مدرسه و جامعه، بسیاری از زمینه ها و بنیان های تربیتی اش در فضای خانواده شکل می پذیرد و همواره و در هر سنی در کانون عواطف و مهرورزی های پدر و مادر قرار دارد و نسبت به مدرسه، زمان طولانی تری را در خانه می گذراند. جامعه شناسان تعلیم و تربیت در این خصوص می گویند: "والدین برای رشد روانی فرزندان در زندگی جمعی اهمیت قابل ملاحظه ای دارند، زیرا اینسان به عنوان هدف های مهم همانند شدن کودکان عمل می کنند و برای آنان امنیت و محبتی را که از

هیچ جای دیگر دریافت نمی کنند، فراهم می آورند... تالکوت پارسونز در مطالعه نقش های اصلی خانواده هسته ای بر این واقعیت تاکید می کند که شخصیت انسان "مادرزادی" نیست، بلکه باید در فرایند اجتماعی شدن "ساخته شود". با ملاحظه این امر است که خانواده ها اصولاً نهادهای اساسی هستند؛ این ها "کارخانه های" هستند که شخصیت های انسان را تولید می کنند... پروفسور ماسگروو^۵ تاکید کرده است که ادعاهای مربوط به این که مدارس در "منش" کودکان تاثیر مذکور دارند به طور کلی "قابل توجه" نیست. تاثیر واقعی، اصیل و پایدار در خانه است و اگر در آن جا محرومیت از والدین، محرومیت ذهنی یا معنوی وجود داشته باشد، شخصیت کودک نیز دچار نوعی محرومیت خواهد شد.

به نظر می رسد در کشور ما در خصوص نقش و جایگاه و اهمیت و تاثیر و انگیزه و خیر خواهی و قدرت و نفوذ نهادهای تربیتی، بدفهمی و سوء تفاهم و کژتابی و خطا و جهل وجود دارد و این مساله آسیب ها و چالش هایی را برای تعلیم و تربیت فرزندان این دیار به دنبال داشته و دارد. از این رو حل و اصلاح بسیاری از مشکلات و مسائل تربیتی و آموزشی در گرو آن موضوع است که نقش، جایگاه، خیر خواهی، قدرت و سیطره نهادهای تربیتی، مجدداً و عالمانه تحلیل و ارزیابی و باز تعریف شوند.

اگر این فرض را بپذیریم که خانواده- با وجود تحولات شتابان و دامن گستر این عصر- هنوز هم مهم ترین و تاثیر گذارترین و پرنفوذترین نهاد تربیتی است، چون نزدیک ترین، مهربان ترین، خیر خواه ترین و پردغدغه ترین نهاد نسبت به تربیت و سرنوشت فرد است، پس شایسته است همه نهادهای تربیتی (و بخصوص آموزش و پرورش) ارتباط و تعامل و مناسبات خود را با این نهاد تاثیر گذار و قدرتمند باز تعریف کنند.

در خانواده به واسطه عواطفه مهربانی و خیر خواهی بی حد پدر و مادر نسبت به فرزند، به طور طبیعی امکانات و نیروهای مادی و معنوی خانواده برای رفاه و آسایش و تربیت او یک جا جمع می شوند. این امکانات و نیروی عظیم، مانند تیغ دولبه عمل می کند؛ اگر با روش های منطقی، عقلانی و معنوی تربیتی همراه و توأم شود، سازندگی و توفیق های مهم و موثر تربیتی به دنبال خواهد داشت و اگر با روش های نادرست و غلط تربیتی همراه شود همانند سیل بنیان کن، تخریب ها، ویرانی ها و ناهنجاری های تربیتی به همراه خواهد آورد.

مساله بفرنج این است که نه می توان در برابر قدرت

و نیروی عظیم خانواده ایستاده چون قنبر، نفوذ و سیطره‌اش بسیار است و هر نوع سرسختی، لجبایت و تقابل با آن محکوم به شکست است و نه می‌توان تسلیمش شد، زیرا مهربانی و خیرخواهی خانواده بی‌حد و حساب است، ولی علم و دانش محدود و خطاپذیر و لغزش‌پذیر. از این منظر، بسیاری از مشکلات، مسائل و ناهنجاری‌های تربیتی و اجتماعی که نسل جوان ما اکنون با آن دست به گریبان است، از کنکور محوری و مدرک محوری گرفته تا ناکارآمدی در زندگی و تنبلی، عدم استقلال، رفاه‌زدگی، مصرف‌زدگی، مسئولیت‌ناپذیری، اعتیاد و انحراف‌های اخلاقی و... ریشه در مهربانی‌ها، دلبسوزی‌ها و خیرخواهی‌های بی‌حد و روش‌های غلط تربیتی خانواده دارد.

آموزش و پرورش (یا هر نهاد تربیتی دیگر) می‌بایست با خانواده با هوشمندی و ظرافت وارد گفت‌وگوی روشنگرانه شود و از این رهگنر، اذهان و افکار پدران و مادران را نسبت به منطق تعلیم و تربیت و روش‌های درست تربیتی آگاه و روشن کند. لازمه منطقی این کار هم این است که آموزش و پرورش نخست خود نگاه درستی به منطق تعلیم و تربیت داشته باشد و دستگاه و سازمانش به دور از ایدئولوژی‌زدگی، سیاست‌زدگی و عمل‌زدگی و محققان و معلمان و مربیانش به دور از روزمرگی، نسبت به مسائل تعلیم و تربیت اذهان و افکاری روشن داشته باشند.

آموزش و پرورش ما اکنون از بعضی جهات با خانواده و نظام اجتماعی تعارض دارد. برای مثال زنده‌یاد مهندس علاقه‌مندان در این خصوص می‌گوید: «در کشور ما آموزش و پرورش دچار نوعی تعارض در تعریف است... آنچه در آموزش و پرورش ایران حضور دارد، دیدگاه‌های متعارض و به شدت مقابل هم در فلسفه تعلیمی و تربیتی ماست... آموزش و پرورش ما با بحران‌های مختلفی مواجه است. یک بحران این است که نظام اجتماعی، مشروعیت آموزش و پرورش را زیر سوال می‌برد... من مساله چالش مشروعیت را این‌جا برای اولین بار است که مطرح می‌کنم. در چالش مشروعیت همان کسانی که به نظام اجتماعی وابسته‌اند، با آن درگیر می‌شوند... لذا می‌توان گفت ما اکنون به این نتیجه رسیده‌ایم که باید در آموزش و پرورش اصلاحاتی اساسی صورت گیرد، اما هر گونه اصلاحات هم خودش مستلزم مشروعیت است.»^۷

برای مثال، درس عربی برای آموزش و پرورش، یک درس مهم و ضروری است و حتی در قانون اساسی هم مورد اشاره قرار گرفته، ولی برای

خانواده درس ریاضی، زبان، رایانه و قبولی در کنکور مهم‌تر است. دلیلش هم این است که با هزینه و پول خانواده هزاران آموزشگاه زبان و رایانه و موسسه کنکور در سراسر کشور دایر شده که از قضا بسیار هم پررونق‌اند. فرض نیز بر این است که در حقیقت و نفس الامر درس عربی از لحاظ تربیتی بسیار مهم‌تر و ضروری‌تر از درس زبان و رایانه است. اما آموزش و پرورش با این تقاضا و خواست جدی و سرسخت خانواده که درس زبان و رایانه برایش مهم‌تر است (که از دغدغه و خیرخواهی بی‌حدش نسبت به سرنوشت فرزندش نشأت گرفته)، چه می‌تواند بکند؟ این تعارض و تقابل و تعارض و تقابل‌هایی از این دست، چه آسیب‌هایی برای تربیت و رشد و تعالی و شکوفایی دانش‌آموزان دارد؟ دانش‌آموزان تا کجا می‌توانند شلاق این تعارض‌ها و تقابل‌ها را تحمل کنند؟ توگویی خانواده و مدرسه طبق یک قرارداد نانوشته همدست و همدستان شده‌اند که انواع فشارها و استرس‌ها بر ذهن و ضمیر بچه‌ها وارد شود. ظاهراً چیزی که در این معرکه و کشاکش از اساس فراموش شده، نگاه و نگرش درست به منطق تعلیم و تربیت انسان‌های خلاق، نقاد، اخلاقی و معنوی است.

۳. تجربه کشورهای دیگر در اصلاح و تحول آموزش و پرورش

امروزه در جهانی زندگی می‌کنیم که سرعت تحولات و پیشرفت‌های علمی، آموزشی، اقتصادی، نظامی، صنعتی و تکنولوژیکی در آن شتابان و متنوع است و به واسطه این تحولات و پیشرفت‌ها، هر روزه ارتباطات و مناسبات علمی، آموزشی، اقتصادی و سیاسی کشورها به هم نزدیک‌تر و پیچیده‌تر و در هم تنیده‌تر می‌شود، بخصوص با ظهور رسانه‌های پرنفوذ و پرسیطره جدید (مثل شبکه جهانی اینترنت با هزاران هزار سایت متنوع، رنگارنگ و جذاب)، چنان که اکنون تقریباً هیچ کشوری در جهان نیست (حتی کشورهای توسعه یافته) که ادعا کند سلباً یا ایجاباً کاری به تحولات و پیشرفت‌های کشورهای دیگر ندارد و آن تحولات را رصد نمی‌کند. کشور ما نیز برای این که از قافله علمی عقب نماند، مدرسه و دانشگاه دارد و به دانشجویان بورس تحصیلی و به استادان فرصت مطالعاتی می‌دهد تا آخرین پیشرفت‌های علوم و فنون را وارد کشور کنند.

یکی از حوزه‌ها که در دیگر کشورها، بخصوص کشورهای توسعه یافته، انواع پژوهش‌ها و تحقیقات و تحولات و اصلاحات در خصوص آن صورت گرفته، حوزه تعلیم و تربیت و آموزش و

پرورش رسمی است. در آن کشورها مسائل تعلیم و تربیت و بخصوص آموزش و پرورش رسمی، به اتکای روانشناسی، جامعه‌شناسی، فلسفه الهیات و... از جهات گوناگون، مانند هدف غایت، محتوا، روش، فرایند و... مورد مطالعه و پژوهش و نقد و تحلیل و اصلاح قرار گرفته است. برای آنان نقش، جایگاه و اهمیت آموزش و پرورش، از منظرهای گوناگون، مانند تربیت شهروند، توسعه و پیشرفت کشور، نوآوری و خلاقیت در علم، اخلاق و معنویت در جامعه و... هر روز مهم‌تر، والاتر و محوری‌تر می‌شود. از این زاویه، آگاهی و اطلاع ما از تجارب دیگر کشورها در خصوص تحول و اصلاح آموزش و پرورش می‌تواند بسیار مفید موثر و کارساز باشد و آن تجارب کمک کند تا ما بهتر بتوانیم در آموزش و پرورش، تحول و اصلاح به وجود آوریم.

مسائل

۱. آیا اساساً نیازی هست برای تحول و اصلاح آموزش و پرورش مان، از تحول و اصلاحات کشورهای دیگر آگاه و مطلع باشیم و تجارب آن‌ها را به کار گیریم؟
۲. کدام کشورها تحولات و اصلاحات موثر و درخشانی در زمینه آموزش و پرورش داشته‌اند؟ ملاک و میزان‌ها چیست؟
۳. اگر آموزش و پرورش آن کشورها از جهت اهداف و غایات با آموزش و پرورش ما اختلاف و تعارض داشته باشد، آیا به تجارب آن‌ها برای ما مفید است؟ آیا در روش‌ها و فرایندها، تجارب آن‌ها به کار ما می‌آید؟
۴. آیا تجارب تربیت دینی در کشورهای اسلامی و مدارس دینی مغرب زمین، بخصوص مدارس کاتولیکه می‌تواند برای ما مفید و قابل استفاده باشد؟
۵. تحولات و اصلاحات آموزش و پرورش کشورهای دیگر، با کدام نگاه، نگرش و فرایند برای ما قابل استفاده است؟ با نگاه خام و مستقیم یا بومی‌سازی، فضاسازی و بسترسازی؟
۶. آیا ما این توانایی و ظرفیت را داریم که با آموزش و پرورش دیگر کشورها وارد تعامل و داد و ستد شویم؟ بخصوص اگر نقاط قوت فرایند تعلیم و تربیت در حوزه‌ها (با سابقه هزار ساله‌اش)، مطالعه، تحلیل و موشکافی شود و از آن‌ها تئوری ساخته شود؟ آموزش و پرورش رسمی ما اکنون از مشکلات و مسائل فراوانی رنج می‌برد، از تمرکزگرایی و دیوان‌سالاری و سیاست‌زدگی در وزارتخانه و سازمان‌هایش گرفته تا مشق محوری، دیکته محوری، نمره محوری، کنکور محوری، حافظه محوری و... در مدرسه و سرکلاس درس. به چند دلیل ما

می‌توانیم برای ارزیابی، تحول و اصلاح آموزش و پرورش مان از تجارب دیگر کشورها استفاده کنیم:

۱. منطقی و خردمندانه است که ما برای توسعه و پیشرفت کشورمان از اختراعات و اکتشافات و نظریه‌ها و تجارب علمی دیگر کشورها استفاده کنیم، که از جمله آن‌ها علوم تربیتی و روش‌های تربیتی است.

۲. طی یک قرن گذشته، مغرب زمین آموزش و پرورش رسمی خود را از جهات گوناگون مورد نقد و ارزیابی و تحول و اصلاح قرار داده است؛ بسیاری از این تجربه‌ها می‌تواند برای ما نیز مفید و سودمند باشد.

۳. ما به عنوان یک کشور در حال توسعه کمتر برای آموزش و پرورش نقش و جایگاه والا و محوری قائل بوده‌ایم و به تبع هزینه‌های مادی و معنوی لازم را به آن اختصاص ندادیم و آموزش و پرورش مان همواره گرفتار مشکلات و مسائل روزمره بوده است. اما در کشورهای توسعه یافته، آموزش و پرورش جایگاهی والا و محوری دارد و تحقیقات، پژوهش‌ها و نظریه‌پردازی‌های آن‌ها در این حوزه دقیق، ژرف و کارساز است.

برای مثال در ۳۰ سال گذشته، آموزش و پرورش کشورها به سوی تمرکززدایی حرکت کرده است. در پژوهشی که یونسکو در سال ۱۹۹۹ میلادی تحت عنوان تمرکززدایی در آموزش و پرورش^۸ انجام داد، آمده است: "تمرکززدایی یکی از مهم‌ترین پدیده‌هایی است که در ۱۵ سال گذشته بر برنامه‌های آموزشی تاثیر گذاشته است...

تمرکززدایی در بسیاری از کشورها، حتی کشورهای که نظامی کاملاً متمرکز دارند، به واقعیتی انکارناپذیر تبدیل شده است. تمرکززدایی دلایل فراوانی دارد. در برخی موارد افزایش کارایی مدیریت و نظارت مطرح است. در کشورهای که دیوان سالاری دولتی روندی آهسته و سنگین دارد و نمی‌توان مشکلاتی چون استخدام معلمان، پرداخت حقوق آنان، خرید و توزیع تجهیزات و مواد آموزشی یا حفظ و نگهداری ساختمان را به سادگی حل کرد... تمرکززدایی، مرز پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری را نیز مشخص می‌کند... در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، اولین محرک تمرکززدایی، یافتن منابع جدید است. دولت‌های مرکزی اداره مدرسی را که قادر به تامین هزینه‌های آن‌ها نیستند، به سطوح پایین‌تر واگذار می‌کنند... روش‌های تمرکززدایی، گوناگون و موضوعی بسیار پیچیده است. تمرکززدایی در آموزش و پرورش به معنای واقعی کلمه، یعنی انتقال مسئولیت از سطح بالاتر به سطح پایین‌تر.^۹

اما آموزش و پرورش ما به عکس کشورهای دیگر، در ۳۰ سال گذشته بیشتر به سوی تمرکزگرایی حرکت کرده است. این تمرکزگرایی منشا و علت‌العلل بسیاری از مشکلاته مسائل و چالش‌های آموزش و پرورش بوده است. حال آن‌که اگر تحولات و اصلاحات آموزش و پرورش کشورهای دیگر را دقیق و هوشمندانه دنبال می‌کردیم و مجدانه به کار می‌گرفتیم، شاید این همه گرفتار تمرکزگرایی نمی‌شدیم و بر آن اصرار نمی‌ورزیدیم.

ممکن است سوال شود اگر میان آموزش و پرورش ما و آموزش و پرورش کشورهای توسعه یافته، از نظر اهداف و غایات، تفاوت و تعارض‌های معنادار وجود داشته باشد، چنان که برای یکی قرب به خدا و برای دیگری، تربیت شهروند غایت اصلی است. آیا باز تحولات و اصلاحات آن‌ها در آموزش و پرورش، برای ما قابل استفاده است یا نه؟ (چون بسیاری را اعتقاد بر این است که آموزش و پرورش کشورهای توسعه یافته از نظر محتوا و غایت سکولار است و به دلیل این که ما به دنبال آموزش و پرورش دینی هستیم، تجارب آن‌ها در این حوزه تقریباً به کار ما نمی‌آید.) اولاً این قاعده در خصوص تمام کشورهای توسعه یافته صادق نیست. دکتر سیدحسین نصر در این باره می‌گوید: "چریان غیردینی کردن آموزش در غرب چندین قرن طول کشید و هنوز هم خیلی مانده است تا این جریان به تمام معنا کامل شود... این جدایی میان آموزش دینی و آموزش عرفی یا غیردینی در مدارس تحت نظارت دولت‌ها در کشورهای مثل ایالات متحده و فرانسه تا به امروزه قویاً حفظ شده است و حکومت‌ها کاملاً مراقبتند که مدارس کسی که با وجوه عمومی (دولتی) تأسیس می‌شوند، هیچ گونه رنگ و بوی دینی نداشته باشند. در کشورهای دیگری مثل بریتانیا و آلمان وضع این‌طور نیست و حکومت‌ها از آموزش و پرورش دینی حمایت می‌کنند."^{۱۰}

ثانیاً بر فرض که از نظر محتوا و غایت تعارض‌ها جدی باشد (که چنین نیست و اکنون حدود ۷۰ درصد محتوای آموزش و پرورش ما علوم و فنون جدید است)، باز هم می‌توان از روش‌ها و فرایندهای تربیتی آن‌ها بهره برد. برای مثال کلیسای کاتولیک با این که جان دیویی را به عنوان یک عنصر نامطلوب^{۱۱} معرفی کرد، ولی بعضی از نظریه‌های تربیتی او را به کار گرفت: "جالب توجه است که درست همان زمان که جان دیویی را عنصر نامطلوب معرفی کردند، الگوهای موسسات آموزش عالی کاتولیک، ضمن خدمت از تکنیک‌های آموزش فعال^{۱۲} وی استفاده کردند."^{۱۳}

ثالثاً آموزش و پرورش رسمی و اجباری سوغاتی

است که ما از مغرب زمین وارد کرده‌ایم و همواره به آن نظر مثبت داشته‌ایم و حتی شیفته آن شده‌ایم. اما در غرب قصه به گونه‌ای دیگر است؛ در ضد سال گذشته مکاتب فلسفی و تربیتی آن‌ها، از منظرهای گوناگون آموزش و پرورش رسمی را مورد بنیادی‌ترین نقدها و تحلیل‌ها قرار داده‌اند که جملگی آن نقدها می‌تواند برای ارزیابی و اصلاح آموزش و پرورش رسمی ما مفید، مناسبه آموزنده و روشنگرانه باشد.

رباعاً به نظر می‌رسد ما می‌توانیم (و می‌بایست) با آموزش و پرورش دیگر کشورها وارد تعامل و داد و ستد شویم و آرام آرام از مصرف‌کنندگی صرفه به سوی تولید نظریه‌های تربیتی حرکت کنیم. به نظر می‌رسد یکی از زمینه‌ها که می‌تواند نقطه قوت و کانسون پژوهش‌ها و تحقیقات و تئوری‌پردازی ما قرار گیرد، تعلیم و تربیت سنتی حوزه‌ها باشد. به نظر نگارنده مطالعه و بررسی و تحلیل تعلیم و تربیت سنتی حوزه‌ها (با سابقه هزار ساله) از جهات گوناگون و بخصوص فرایند تعلیم و تربیت می‌تواند در تولید تئوری‌های تربیتی برای ما رهگشا و درخشان باشد. شایسته نیست از فرایند تعلیم و تربیتی که خروجی‌های آن امثال امام خمینی، علامه طباطبائی، آیت‌الله بروجردی، شیخ انصاری، حاج ملاهادی سبزواری، ملاصدرا و... است به آسانی چشم‌پوشیم و سراپا تسلیم آموزش و پرورش رسمی و اجباری شویم.

* عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی

پانوش‌ها

۱. دیرکس، هانس: انسان‌شناسی فلسفی، ترجمه محمدرضا بهشتی، هرمس، ص ۳.

۲. هیلگارد، زمینه روانشناسی، ترجمه محمدنقی برهانی، انتشارات رشد، ص ۱۰۳.

۳. دیرکس، هانس، انسان‌شناسی فلسفی، ص ۱۵۳.

۴. کاسیرر، رساله‌ای در باب انسان، ترجمه دکتر بزرگ‌نادرزاد، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ۲۵.

۵. F. Musgrove

۶. موریش، ایور، درآمدی به جامعه‌شناسی تعلیم و تربیت ترجمه غلامعلی سرمد، ص ۱۷۷-۱۷۲.

۷. جزوه آسیب‌شناسی تربیت دینی، ص ۶۱۶.

۸. Decentralization of education

۹. تامن ولش و نوتل مک جین: تمرکززدایی در آموزش و پرورش؛ چه، چرا، چه وقت، چگونه؟ ترجمه زهرا قنادیان، نشر نی، ص ۲۰.

۱۰. نصر، سیدحسین: جوان مسلمان و دنیای متجدد، ترجمه مرتضی اسعدی، انتشارات طرح نو، ص ۳۰۳.

۱۱. Persona non gratu

۱۲. Learning by doing

۱۳. رهبری مدارس کاتولیک، ترجمه سوزنجی، ص ۲۰۸.